

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث مقدمات تا حدودی که حافظه‌ام اجازه می‌دهد مرحوم شیخ استطاعت را جزو مقدمات وجودیه ذکر کرده اند.

عرض شد در آن تقسیمی که راجع به مقدمات شده (که شامل مقدمه عقلیه، شرعیه، وجوبیه و وجودیه بود) استطاعت جزو مقدمات وجودیه است و بطور کلی ماهیت مقدمه وجودیه با مقدمه وجوبیه متفاوت است گرچه نفس مقدمه وجودیه از ناحیه شرع رسیده باشد ولی او را از مقدمه وجودیه خارج نمی‌کند، زیرا در مقدمه وجودیه، خود وجود آن شیء محقق ذی‌المقدمه و واجب خواهد بود و قدرت بر فعل، شرطی نیست که از ناحیه شارع به عنوان شرطیت مطرح بشود، این یک مساله عادی است هر تکلیفی مبتنی بر شرط وجود است، صعود علی‌السطح مبتنی بر نصب سلّم است، حالا چه مولا تصریح بر نصب سلّم بکند یا نکند. مگر این که نسبت به خود نصب سلّم هم نظری داشته باشد مثلاً راه دیگری برای صعود علی‌السطح وجود دارد ولی او آن راه را نمی‌خواهد راه و مقدمه دیگری را برای صعود علی‌السطح می‌خواهد، باز در این صورت نصب سلّم به عنوان مقدمه وجودیه، از ناحیه شارع، تبدیل به مقدمه وجوبیه نمی‌شود. این نصب سلّم یک مساله عادی است (و همه این‌ها قبلاً بطور تفصیل توضیحاتش داده شده).

مگر خود نصب سلّم را به طریق خاصی مدنظر داشته باشد که سلّم فلان شخص یا فلان مورد یا آن سلّم خاص باید موردنظر باشد که باز این مقدمه شرعیه در این جا، مساله او را از مقدمه وجودیه خارج نمی‌کند، یعنی در واقع این جا نیز می‌شود مقدمه وجودیه شرعیه، چرا؟ چون در تحصیل مقدمه شرعیه، خود مکلف موظف به تحصیل آن نیست ولی در مقدمه وجودیه مکلف موظف به تحصیل آن است.

این ماهیتی را که ما در مقدمه وجودیه لحاظ کردیم و افتراقی را که با مقدمات دیگر که مقدمه شرعیه و غیرها در نظر گرفتیم موجب این می‌شود که استطاعت که عبارت است از: القدره علی اتیان الحج بالامور العامه من الركوب و الأكل و طی المسافه و تخيله السرب والسلامه و الصحه والوجود المعونه لعیاله و لنفسه، این شرایطی که در این جا هست همه این‌ها به عنوان مقدمه وجودیه برای حج است نه چیز دیگر یعنی چیز دیگری در این جا نیست که بخواهد از ناحیه شارع بیان و تکلیف بشود و

این استطاعت مانند نفس حج نیست، در نفس حج که خود تکلیف حج است این حکم در اختیار مکلف نیست این اختیار از ناحیه شارع است، یعنی اگر مکلف هزارسال بنشیند فکر کند هیچ فکرش به حج نمی‌رسد، هیچ وقت فکر مکلف به صلاة و به عدد رکعات نمی‌رسد به صوم و شرایط و مفطرات صوم نمی‌رسد، تمام این‌ها بر عهده کیست؟ بر عهده شارع است، آنچه که بر عهده مکلف است اتیان به حکم است بعد از تعلق حکم از ناحیه شارع به انجام آن متعلق، پس از این که از ناحیه شارع حکم به اتیان متعلق شد آن موقع مکلف عقلاً موظف به برائت ذمه است، این برائت ذمه، مقدمات وجودی می‌خواهد که عبارت است از: تخلیه سرب و صحت و عافیت وجودی اش و وجود مؤونه و صرف بر عیال تا هنگام مراجعت.

این مقدمات وجودی در اختیار شارع نیست و به شارع ربطی ندارد، تخلیه سرب ربطی به شارع ندارد وجود مؤونه ارتباطی به شارع ندارد شارع می‌گوید من از تو حج را می‌خواهم خودت می‌دانی، برو مؤونه کسب کن، من از تو حج را می‌خواهم خودت برو و نفقه تحصیل کن.

البته تمام احکام شارع در این جا ارشادی می‌شود یعنی اوامر شارع و قیود شارع همه می‌شود قیود ارشادی برای تحصیل، تا یک وقت طرف خیال نکند ولو این که زن و بچه اش در گرسنگی بمانند باید به مکه برود، نه، هر چیزی حساب خودش را دارد ولی همه این‌ها، مقدمه وجودی است وقتی که مقدمه وجودی شد آن وقت شارع نسبت به تحصیل مقدمه وجودی مسئولیت ندارد بلکه آن مقدمه مسئولیتش بر عهده مکلف است، شارع حکم به صلاة می‌کند که من از تو در ابتدای زوال، صلاة ظهر را می‌خواهم، این را شارع می‌خواهد حالا آب از کجا پیدا کنم می‌گوید به من چه؟ از توی آب انبار بردار برو از سر حوض بردار برو از توی برکه بردار من از تو صلاة با طهارت می‌خواهم بدون طهارت صلاة باطل است من از تو صلاة مُتَّجِهاً اِلَى الْقِبْلَةِ می‌خواهم خودت برو پیدا کن که قبله به کدام طرف است من از تو صلاة می‌خواهم متجهاً، من از تو صلاة با طهارت ثوب می‌خواهم ثوب باید ظاهر باشد می‌گوید من لباس ظاهر از کجا بیاورم؟ می‌گوید بلند شو برو از همسایه‌ات قرض کن به من چه ربطی دارد من موقع نماز بروم برایت لباس ظاهر بیاورم؟ اگر نیاورم نماز واجب نیست من نماز را واجب می‌کنم دیگر به هیچ چیز کار ندارم این نماز باید با طهارت ثوب باشد (خیلی دقت کنید این جا بزنگاه مساله است من خیلی تکرار می‌کنم برای این است که به آن نقاطی که بعداً می‌رسیم نسبت به مبانی آقایان بدانید که در کجا خلط شده) شارع که می‌گوید من از تو نماز می‌خواهم این نماز را مطلقاً نمی‌گوید، می‌گوید این نماز را می‌خواهم با طهارت ثوب، با طهارت حَدِثِیَّة، با طهارت خَبِثِیَّة، مستقبلاً

الی القبله با طهارت مواضع سجده، در مکان غیر غصبی، نماز با این شرایط را می‌خواهم حالا من در غصبی قرار می‌گیرم به شارع می‌گویم من در مکان غصبی هستم می‌گویند خُب برو بیرون! من که دیگر نباید به تو بگویم برو بیرون من که دیگر نباید ملائکه و جبرئیل را بیاورم حالا که تو در دار غصبی نباید نماز بخوانی بگو خدایا مرا در بیاور بلند کن مثل کبوتر بگذار یک جایی که آنجا دار غصبی نیست! خودت پا داری برو بیرون شارع می‌گویند من از تو صلاة با ثوب طاهر می‌خواهم می‌گویند من این جا ثوب طاهر ندارم ثوب طاهر من توی بغچه است! خب بلند شو دو قدم راه برو بغچه را باز کن و لباس طاهر بپوش آن را هم بنده باید بپوشانم!؟

خدا بیامرزد آقاسید علی لواسانی را یک وقتی در خدمتشان بودیم می‌گفت طرف یک زنی داشت سفره که می‌گذاشتند می‌گفت: غذا بیاور لقمه درست کن بگذار دهن من، آب را بگذار دهن من، اصلاً هیچ کاری نمی‌کرد یک بار مریض شده بود و ذکام گرفته بود و می‌گفت: این جا دستمال نیست. گفت: چشم، دستمال را می‌آورم بلند شد رفت یک دستمال آورد و گفت: فین کن، گفت: فینم نمی‌آید، گفت: آخر فینت را هم من باید بکنم؟! همه چی برایت آوردم، دستمال آوردم، بغچه را باز کردم، اقللاً این فین را خودت بکن!

حالا شارع بیاید بگوید که این صلاة با طهارت و ثوب طاهر باشد، بگویند من ثوب طاهر ندارم خب بلند شو برو بغچه را باز کن و بپوش دیگر! به من ربطی ندارد این می‌شود مقدمات وجودیه، گرچه اصل و مبدأ آن از شارع است ولی تحصیلش با مکلف است. شارع که نباید در این جا بگوید بنده برایت ثوب طاهر بیاورم در اختیارت بگذارم، وقتی این مساله روشن شد ما به این جا می‌رسیم.

حالا در مساله استطاعت نسبت به حج مساله مؤونه، تحصیل راحله و تخلیه سرب، شخص می‌خواهد فرض کنید بروم مکه و دو راه برای رفتن او وجود دارد. یک راه نزدیک است ولی نا امن و راه دیگر دورتر است ولی امن است، آیا می‌تواند عذر بیاورد که راه من در این جا امن نیست؟ از راهی که بخواهم از ایران بروم این راه امن نیست؟ از راهی که بخواهم دور کنم مسیر را و به کشور دیگری بروم و از آن طریق بروم مسیر دور می‌شود ولی آن راه امان است می‌تواند شخص عذر بیاورد که مسیر امان نیست؟ نمی‌تواند، چرا؟ چون طی مسافت بر عهده شارع نیست بر عهده خود شخص است این گفته من از تو حج می‌خواهم، بله اگر همه راه‌ها نا امن بود آن موقع خود مقدمه وجودی تحقق ندارد و اصلاً کاری به شارع هم ندارد، اصلاً مقدمه وجودی نیست، بله شارع در این جا منه علی العباد می‌گویند در صورت عدم تخلیه سرب من حج را امسال برداشتم این را شارع می‌گویند ولی اگر راه بود باید آن

راه دیگر را طی بکند.

بناءً علی هذا استطاعت از شرط وجوب متبدل می شود به شرط وجود، وقتی که به شرط وجود محقق شد، مکلف برای تحصیل استطاعت واجب است قیام کند این ماحصل مطالب، البته نسبت به بقیه مطالب در کلام مرحوم شیخ، ما نظر داریم که این را خواهیم رسید این که گفتیم، فعلاً بحث اصولی ماست، یعنی چون مساله استطاعت، در این بحث واجب مطلق و مشروط مطرح شده از این نقطه نظر ما این مساله را مطرح می کنیم.

مرحوم نائینی در این جا آمده اند و بطور کلی واجب مطلق و مشروط را توضیح داده اند که از امروز بحث ما می رود روی کلام مرحوم نائینی، اگر رفقا می خواهند نسبت به این قضیه نگاه کنند فوائدالاصول و همین طور مبانی و تقریرات مرحوم آقای خوئی را می توانند در این قضیه در مطالعات شان مراجعه داشته باشند البته مسائل مرحوم آقا ضیاء و مرحوم کمپانی هم همراه با این انجام می شود که دیگر خیلی وقت ما طول نکشد و تا قبل از تعطیلات از بحث اصولی فارغ بشویم.

ایشان بطور کلی قضایا را به چهار دسته تقسیم می کنند:

یکی قضیه عقلیه که ظرف تحقق و وعائش فقط عقل است بنا به منطقیین گرچه ایشان در این جا اشتباهاتی کردند که حالا ما کاری به آن مسائل نداریم مساله دوم قضایای طبیعییه و سوم قضیه خارجییه و چهارم قضیه حقیقییه.

عمده کلام ایشان در قضایای حقیقییه و قضایای خارجییه است، حالا تعریفی که از این دو قضیه می کنند قابل تأمل و دقت است ایشان می فرمایند:

بطور کلی قضایای خارجییه قضایای است که حکم اختصاص به فرد خارج دارد و قابل تسری به فرد دیگر نیست، تا این جا مطلب درست است. البته باز اشکالی در این جا هست که قبلاً گفتیم و فعلاً به او کاری نداریم تا این که این مبحث تمام بشود و بگوییم ایشان بین قضیه شخصی و خارجی اشتباه گرفته اند، قضیه خارجییه را ایشان این طور ترسیم می کنند که به قضایایی گفته می شود که آن حکم رفته روی فرد خاص با ملاک و وجود شرایط خاص و آن حکم به فرد دیگری قابل سرایت نیست گرچه آن ملاک هم در آن فرد دیگر باشد البته ممکن است بر حسب اتفاق این مساله وجود داشته که حالا این ملاک در دیگری است و لکن حکم رفته روی این.

مثلاً می گوییم: اکرم زیداً العالم این که می گوییم اکرم زیداً العالم الان در این جا قضیه شخصییه است اما این را ما نمی توانیم تسری بدهیم چون عمرو هم عالم است پس بنابراین، آن هم واجب الاکرام

است گرچه شرایط اکرام را عمرو دارد ولکن قصد مولا نیست مگر باید هرکس شرائط را داشته باشد حکم برود رویش؟ مولا در این جا منظورش زید است و به خاطر علمش هم این کار را انجام می دهد البته در این جا اشکالی که وارد می شود این است اگر همه شرایط فی حدنفسه بدون ذره مثقالی دخالت در تعلق حکم داشته باشد دیگر چه فرقی است بین این مصداق و بین مصداق دیگر اگر از نظر این که می گوئیم زید عالم است نه بخاطر خوشگلی است که می گوید اکرم زیداً، حالا اگر فرض کنید عمرو عالم است از آن هم بالاتر باشد ولی زشت باشد می گوید اصلاً دوست ندارم اصلاً از زشت ها بدم می آید من اصلاً نمی خواهم زشت را در این عالم اکرام کنم من دنبال این شرط می روم این یک ملاک دیگر است ولی اگر واقعا هیچ گونه تفاوتی بین ملاکاتی که در این متعلق حکم بعنوان فرد مخاطب برای حکم قرار گرفته و بین فرد دیگر ندارد دیگر در این صورت دلیلی ندارد که ما قضیه خارجی را قابل تسری به دیگری ندانیم.

علی کل حال به این مسأله توجه نمی کنیم قضیه خارجی آن قضیه ای است که بر مبنای مرحوم نائینی که البته آقای خوئی هم همین مطلب را می گویند و در این قضیه ایرادی ایشان ندارند که آن قضیه ای است که اختصاص به یک فرد خارجی دارد و از آن سرایت به فرد دیگر نمی کند حال در این مسأله هم تفاوت نمی کند که این حکم واحد باشد یا جمع باشد یک وقتی بگوئیم اکرم زیداً یا بگوئیم جاء زید که خب این اختصاص به یک فرد دارد چه اخبار باشد چه انشاء یا این که حکم عام باشد.

مثل این که قتل کل من کان فی السوق قتل کل من کان فی البلد، که در این جا حکم رفته روی این افراد خارجی به جای این که بگوئیم قتل زید قتل بکر قتل خالد یک مرتبه همه قضایای جزئی را در یک قضیه عام قرار دادیم و حکم را روی همه کردیم و این حکم رفته روی این جا و به جای دیگر هم کار نداریم حالا فرض کنیم افراد دیگر در بلاد دیگر مقتول باشند خب باشند ما به آنها کار نداریم مولا می خواهد این بلد، افراد خاصی که در این جا هستند بگوید و حکم را روی این ها ببرد حالا گرچه در بلاد دیگر هم زلزله شده باشد و کشته شده باشند خب باشند منظور ما در این جا این نیست که از این پی به آن سایر جاها ببریم بنابراین در قضایای خارجی قضیه خارجی نه کاسب است و نه مکتسب، یعنی قضیه خارجی نمی تواند انسان را به حکمی که متعلق به مصداق است راهنمایی کند.

زیرا از ابتدا باید در قضایای خارجی مولا نسبت به حکمی که در افراد قضایای خارجی می کند عالم باشد یعنی بداند که زید در این بلد وجود دارد و چون در این بلد وجود دارد بواسطه زلزله از بین رفته است اگر نداند نمی تواند بگوید کل من کان فی البلد قتل اول باید این را بداند و وقتی که این را

دانست ما چه نیازی داریم بر این قیاس و سرایت حکم که بگویید زید فی البلد وکل من کان فی البلد قتل مقتول، دیگر نیاز نداریم چون از اول مولا نسبت به وجود زید در این بلد آگاهی و اطلاع دارد وقتی که اطلاع داشت دیگر در این صورت حکم از این قضیه کلیه به قضیه جزئیه نمی تواند سرایت پیدا بکند این ملاک برای قضیه خارجی است در قضیه حقیقه این نیست که حکم اختصاص به این داشته باشد در قضیه خارجی حکم روی موضوع رفته است سواء کان الموضوع موجوداً بالفعل او غیر موجود بالفعل حکم رفته روی یک عنوانی که متعلق و موضوع برای حکم خواهد بود.

کل عاقل بالغ مستطیع یجب علیه الحج سواء کان العاقل البالغ المستطیع موجوداً بالفعل او یوجد فی المستقبل، تفاوتی در این مساله نیست حکم نرفته است روی فرد خارجی به نحوی که قابل سرایت بر کس دیگر نباشد روی فرد خارجی بعنوان واقع سواء کان موجوداً او یوجد، بواقع مساله کار دارد نه به آن موجود و واقع هم اعم است از حال و مستقبل هر دوی این ها واقع هستند منتهی این واقع فعلی است آن واقع استقبالی است شارع گفته هرکسی را که این شرایط را دارد: بالغ است و عاقل و یکی هم استطاعت، حج بر او واجب است.

پس بنابراین این اختصاص به افراد فعلی ندارد بلکه شامل افراد استقبالی نیز می شود.

البته این یک نمودی بود از مساله قضیه حقیقه .

اللهم صلی علی محمد و آل محمد